

مغفولات بلاغت در تفسیر روض الجنان و روح الجنان ابوالفتوح رازی

احمد نظری^۱، *مسعود سپهوندی^۲، قاسم صحرائی^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه لرستان، ایران، (مدرس مدعو گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خرم آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم آباد، ایران)

(دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۴ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۱۷)

Missed rhetoric in the interpretation of Rawd al-Jannan and Ruh al-Jannan by Abu al-Futuh Razi

Ahmad Nazari¹, *Masood Sepahvandi², Ghasem Sahrai³

1. PhD student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities,
Islamic Azad University, Khorramabad Branch

2. Faculty Member of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and
Humanities, Islamic Azad University, Khorramabad Branch

3. Faculty member of Persian Language and Literature Department, Faculty of Literature and Humanities,
Lorestan University

(Received: 25/Des/2021

Accepted: 7/May/2022)

Original Article

مقاله پژوهشی

Abstract:

The knowledge of rhetoric is one of the most necessary knowledge in order to understand and interpret the verses of the Holy Quran, and by knowing it, one can understand the secrets and subtleties of the divine word. Because knowing the rhetorical methods of the Qur'an, especially some anonymous and little-used industries, to a large extent reveals the miraculous aspects of this divine book and reveals its hidden meanings and hidden treasures to the audience; It is worthwhile to address the subtleties and neglected industries of this knowledge in some interpretive texts. The present article is a research in which the authors have tried to introduce rhetoric, the course of this science and its chapters, by analytical-descriptive method, as well as through library studies and direct reference to the interpretation of Rawd al-Jannan and Ruh al-Jannan by Abul-Futuh Razi. Analyze literary beauties that are far from the eyes of rhetoricians or have been less studied. After studying, carefully, describing and analyzing examples of this interpretation, the authors conclude that Abolfotouh Razi has used special and underused industries in his interpretation such as: story context, connection, development, convergence, etc.

Keywords: Rhetoric, Neglect, Interpretation, Rawd al-Jannan and Ruh al-Jannan, Abu al-Futuh Razi.

چکیده:

دانش بلاغت از پایه‌ستهرین دانش‌ها در جهت فهم و تفسیر آیات قرآن کریم است که با شناخت آن می‌توان به اسرار و ظرافت‌های کلام الهی پی برد. از آنجا که شناخت شیوه‌های بلاغی قرآن، بویژه برخی از صنایع گمنام و کم کاربرد، تا حدود زیادی پرده از وجوه اعجاز این کتاب آسمانی بر می‌دارد و معانی نهفته و گنجینه‌های پنهان آن را برای مخاطبان آشکار می‌سازد؛ شایسته است به لطایف و صنایع مغفول این دانش در برخی از متون تفسیری پرداخته شود. نوشتار حاضر پژوهشی است که در آن نگارندگان کوشیده‌اند پس از معرفی بلاغت، سیر این علم و ابواب آن، با روش تحلیلی-توصیفی و نیز از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و رجوع مستقیم به تفسیر روض الجنان و روح الجنان ابوالفتوح رازی، آن دسته از زیبایی‌های ادبی را که از چشم صاحب نظران بلاغت به دور مانده یا کمتر به آن پرداخته شده است مورد تحلیل و بررسی قرار دهند. نگارندگان پس از مطالعه، دقت، توصیف و تحلیل نمونه‌هایی از این تفسیر، نتیجه می‌گیرند که ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از صنایع خاص و کم کاربردی همچون: سیاق قصه، وجه اتصال، تلویح، تغلیب و... بهره جسته است.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، مغفولات، تفسیر، روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی.

* نویسنده مسئول: مسعود سپهوندی

E-mail: sepahvandim209@gmail.com

*Corresponding Author: Masood Sepahvandi

۱- مقدمه

بلاغت یکی از دانش‌های ادبی است که در تحول و شکوفایی ادب فارسی، اعم از نظم و نثر تأثیری چشمگیر داشته است. این تأثیر گذاری در حدی است که بدون در نظر گرفتن معیارهای بلاغت، فهم و تحلیل جدی بسیاری از متون فارسی مشکل است. تعیین زمان دقیق تدوین علوم بلاغت و شکل‌گیری شاخه‌های گوناگون آن به آسانی امکان‌پذیر نیست، زیرا این احتمال وجود دارد که از زمان خلق نخستین کلام ادبی، معیارهایی نیز برای سنجش برتری آن بر سخنان دیگر وجود داشته است.

«دیرینگی و قدمت توجه به آرایه‌های ادبی، کوشش در شناخت این صنایع و بررسی ملاک‌ها و معیارهای زیبایی آنها در قالب اثری مدون، قدمت چندانی ندارد و در زبان فارسی از قرن پنجم فراتر نمی‌رود. هر چند نشانه‌هایی از وجود آثاری در این زمینه پیش از قرن پنجم حکایت دارد. این در حالی است که قرن پنجم قرن ظهور نوابع بلاغت اسلامی و اوج مطالعات بلاغی در زبان عربی است و به ناچار تألیف نخستین کتاب بلاغی فارسی، «ترجمان البلاغه» بر پایه آثار عربی صورت گرفته است» (کاردگر، ۱۳۹۶: ۱۳).

علی‌رغم این سخن، جاحظ در کتاب «البیان و التبین» از کتابی به نام «کاروند» نام برده است که از کتب بلاغی ایرانیان در پیش از اسلام بوده، که متأسفانه چیزی از آن نمانده است (جاحظ، ۲۰۰۲، ج ۱: ۲۲۲). بنابراین نمی‌توان به یقین گفت که بلاغت فارسی بر پایه آثار عربی بوده است، اما می‌توان دانش بلاغت را بیش از هر چیز وامدار فصاحت و بلاغت اعجاز آمیز قرآن کریم دانست؛ چرا که صاحب نظران بلاغت معتقدند دانش بلاغت نتیجه تدبر در آیات قرآن کریم است و نشانه تلاش هنرمندان برجسته اسلامی و ایرانی در جهت فهم وجوه اعجاز این کتاب کریم، از آنجایی که تلاش و توجه به لطایف ادبی و بلاغی قرآن، مستلزم آشنایی نسبی با تفسیر و تمثّل به آیات بوده است، مفسرینی در این امر پیشقدم بوده‌اند از جمله: ابوالفتوح رازی، زمخشری، شافور اسفراینی و... اما با وجود این که بسیاری از اسرار دقیق و نهفته این دانش در بلاغت اعجازی قرآن و کلام آنان متبلور شده است، ولیکن متأسفانه از چشم اصحاب بلاغت اسلامی - ایرانی به دور مانده یا کمتر مورد توجه قرار گرفته است. لذا ما در این پژوهش سعی داریم با بررسی تفسیر «روض الجنان و روح الجنان» این مغفولات

بلاغی را از کلام ابوالفتوح رازی بیرون بکشیم.

لازم به ذکر است که در بررسی صنایع مغفول، نیم‌نگاهی به سایر تفاسیر فارسی هم عرض، همچون کشف الاسرار میبیدی و تفسیر سوراآبادی نیز شده است.

۱-۱- بیان مسئله

بلاغت یکی از مهمترین موضوعات فرهنگی - زبانی است که رشد و گسترش آن در ایران به صورت گسترده و عمیق وابسته به شیوه تطور بلاغت در فرهنگ اسلامی و عربی است، چرا که شعر و ادب ایران پس از اسلام از جهت موضوع، قالب اندیشه، صور خیال و شگردهای زبانی، سخت تحت تأثیر و نفوذ آن بوده است. اگرچه از روی شواهد و امثال قابل استناد است که آثار بلاغی فارسی را در واقع باید در مسیر تداوم و گسترش و تکامل آثار بلاغی عربی به حساب آورد و رد پای مراحل ابتدایی و متقدم تحقیقات بلاغی فارسی را باید در آثار بلاغت عربی جست، اما به قول شمیسا می‌توان گفت: «اساس بلاغت چه در شرق و چه در غرب دو کتاب ارسطو یعنی بوطیقا و رطوریقاست» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۲). بنابراین هیچ شخص یا ملتی را نمی‌توان کاشف اصول و عناصر اساسی بلاغت دانست. همچنین باید گفت اگرچه در طول تاریخ برخی از اصحاب بلاغت کتاب‌های مفصلی در زمینه بلاغت تألیف کرده‌اند اما (بجز استثنائاتی مانند دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه) هیچ کدام از محدوده جمودی که سراپا بر این علم سایه افکنده بود فراتر نرفته‌اند و برخی از نکات بلاغی کاملاً در محاق فراموشی مانده است. در این میان وظیفه اصحاب بلاغت، کشف قواعد این دانش از لابه‌لای سخنان سخنوران بلیغ است. یکی از این سخنوران بلیغ، ابوالفتوح رازی است که با تفسیر روض الجنان و روح الجنان به تفسیر آیات قرآن کریم پرداخته است. منظور از مغفولات بلاغت نیز در این پژوهش عبارت است از: ۱. نام و تعریف صنعت در کتب بلاغی ما هرگز ذکر نگردیده و به نوعی از دید اصحاب بلاغت دور مانده است؛ مانند: سیاق قصه، سخن گفتن به اقتضای اعتقاد شخصیت. ۲. نام و تعریف صنعت در کتب بلاغی قدیم وجود داشته است اما امروزه در میان تالیفات اصحاب بلاغت به نامی دیگر رایج شده است؛ مانند: وجه اتصال، تلویح. ۳. نام و تعریف صنعت در کتب بلاغی وجود دارد اما نکته‌ای دارد در توضیح یا توجیه یا تعلیل صنعت که در کتب بلاغی نیست؛ مانند: حذف اکتفا و تغلیب.

۱-۲- ضرورت و اهمیت تحقیق

از آنجایی که اسرار دقیق و نهفته دانش بلاغت در آغاز در بلاغت اعجازی قرآن و کلام مفسرین آن، متبلور شده است شناخت بلاغت و شیوه‌های بلاغی قرآن نه تنها پرده از وجوه اعجاز بلاغی این کتاب کریم بر می‌دارد بلکه معانی نهفته و گنجینه‌های پنهان آن را نیز آشکار می‌سازد. و از آنجایی که: «خاستگاه کلامی در بحث اعجاز بلاغی قرآن باعث شده توجه زیادی به جنبه‌های کلامی قرآن شود و کمتر به موضوع بلاغت از منظر ادبی و بلاغی محض نگریسته شود» (رادمرد و غضنفری مقدم، ۱۳۹۴: ۵۷) شایسته است به لطایف و صنایع مغفول این دانش بر اساس متون تفسیری پرداخته شود.

۱-۳- پیشینه تحقیق

پژوهشگرانی که در عرصه بلاغت از دل متون تفسیری گام برداشته‌اند یا آنان که در اندیشه یافتن صنایع مغفول این دانش برآمده‌اند، گاه اندک اشاره‌ای در مقالات خود به نکات بلاغت کرده‌اند: ۱. مقاله «نکته‌های بلاغی در تفسیر طبری» نوشته محمد علوی مقدم به سال ۱۳۶۸ در مجله کیهان اندیشه، شماره بیست و پنج، صص ۱۰۰-۱۱۹. که نگارنده به نکات قابل تأملی از زیبایی‌های بلاغی در تفسیر طبری همچون: التفات، حذف اسناد فعل به غیر فاعل اصلی اشاره کرده است. ۲. مقاله «بایستگی دانش بدیع در تفسیر» نوشته محمد عشایری منفرد به سال ۱۳۹۰ در مجله قرآن شناخت، سال چهارم، شماره دوم، پیاپی ۸، صص ۷-۳۴. این مقاله بیشتر به جایگاه شناسی دانش بدیع در روش تفسیری علامه طباطبایی پرداخته است و از چند صنعت بدیعی از جمله: طباق، المدح بما یشبه الذم و التفات سخن به میان آورده است. ۳. مقاله «تفسیر المیزان در آئینه بلاغت» نوشته اکرم سلمانی نژاد به سال ۱۳۹۳ در مجله معرفت، سال بیست و سوم، شماره ۲۰۴، صص ۱۰۷-۱۲۰. نگارنده در این مقاله تنها دو سوره «نساء» و «مائده» را مدنظر داشته است و اهم نکات مقاله ایشان در مورد مسند و مسندالیه، ایجاز و اطناب، فصل، وصل، قصر، مشاکله، مقابله و استطراد است. ۴. مقاله «نقش علوم بلاغی در تفسیر قرآن» از فاطمه عامری و علیرضا باقر به سال ۱۳۹۷ در مجله پژوهش‌های تفسیر تطبیقی، سال چهارم، شماره دوم، صص ۳۷-۶۳ در این مقاله به مطالعه موردی کنایه و تعریض آن هم در دو تفسیر عربی تبیان شیخ طوسی و کشف زمخشری پرداخته شده است. اما متأسفانه تاکنون به صورت جامع و جدی

به مغفولات بلاغت در تفسیر روض الجنان ابوالفتح رازی در هیچ مقاله، پایان‌نامه یا کتابی پرداخته نشده است.

۲- بحث و بررسی

۱-۲- بلاغت

بلاغت در لغت از ریشه «بَلَّغَ، يَبْلُغُ، بَلَاغَهُ» و در معنی «گشاده زبانی، بلیغ شدن، حسن بیان داشتن، چیره زبانی، شیوا سخنی و زبان آوری» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۶). گاهی نیز بلاغت را معادل «فصاحت» دانسته‌اند و به کسی انسان بلیغ گفته‌اند که بتواند با کلامی فصیح آنچه در ضمیر دارد به مخاطب خویش ابلاغ کند. (میرزانی، ۱۳۷۴: ۱۶۵) عبدالقاهر جرجانی در تبیین نظریه نظم خود در تبیین مفاهیم فصاحت و بلاغت با تأکید بر اصالت معنی، کلامی را دارای این دو صفت می‌داند که نحوه ادای مقصود و معنی آن کلام، درست‌ترین و بهترین حالت برای بیان آن مطلب باشد. لفظی که برای رساندن آن مفهوم انتخاب می‌شود نیز باید بیشترین تناسب را با آن معنا داشته باشد. (جرجانی، ۱۳۸۳: ۲۸) ظهیری در شرح مختصر المعانی در باب بلاغت می‌نویسد:

«بلاغت دلالت دارد به رسیدن و منتهی شدن، که صفت کلام و کلمه است. بلاغت در کلام عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحت کلام. بنابراین بلاغت دو قید دارد: ۱. کلام مطابق با مقتضای حال باشد؛ ۲. کلام فصیح باشد؛ و حال آن چیزی است که متکلم را وا می‌دارد تا کلام خود را به گونه‌ای بیان کند که بتواند مقصود خود را به مخاطب برساند» (ظهیری، ۱۳۷۵: ۱۳۵-۱۳۴).

دیگر صاحب نظران نیز مانند سکاکی، ابو هلال عسکری، خطیب قزوینی و... آراء در خور تأملی در مورد بلاغت بیان کرده‌اند. (ر.ک: شوقی ضیف، ۱۳۹۷: ۳۸۰-۴۸۰) ولیکن «مطابقت کلام با مقتضای حال همراه با فصاحت الفاظ» تقریباً در همه‌ی کتب بلاغی با الفاظ متفاوت و معنای یکسان آمده است.

۲-۲- سیر علم بلاغت

اگرچه از ایرانیان پیش از اسلام هیچ اثری در بلاغت باقی نمانده است، اما با توجه به بخش‌هایی از اوستا و شعر گونگی درخت آسوریک و یادگار زبیران می‌توان دریافت که در کنار این اشعار اصولی نیز چون بلاغت و نقد بوده است. جاحظ نیز گفته است: ایرانیان در دوران قبل از اسلام کتاب‌هایی در باب بلاغت داشته‌اند. یکی از این کتب بلاغی «کاروند» است.

آرایش‌های ظاهری یا درونی سخن گفتگو می‌کند و آن را «علم بدیع» نامیده‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۳: ۸).

۲-۴- سیاق قصه

اصطلاحی است ناظر به توالی زمانی، مکانی، وقایع و همچنین روابط علی و معلولی حوادث داستان؛ (نقل وقایع داستان بر اساس سببیت یا طرح) که در فرهنگ ما وجود ندارد، اما در فرهنگ غرب می‌تواند معادل اصطلاح «پیرنگ» باشد. جمال میر صادقی در کتاب «عناصر داستان» در مورد پیرنگ آورده است: «Plot، پیرنگ، مرکب از دو کلمه پی+رنگ است؛ پی به معنای بنیاد، شالوده و پایه آمده و رنگ به معنای طرح و نقش. بنابراین روی هم «پیرنگ» به معنی «بنیاد نقش» و «شالوده طرح» است و معنای دقیق و نزدیک برای plot» (میرصادقی، ۱۳۹۴: ۸۱). در کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی نیز ذیل این واژه آمده است:

«واژه پیرنگ در داستان به معنی روایت حوادث داستان با تأکید بر رابطه علیت می‌باشد. «شاه مرد و بعد ملکه مُرد» داستان است زیرا فقط ترتیب منطقی حوادث بر حَسَبِ توالی زمانی رعایت شده است. اما «شاه مرد و بعد ملکه از غصه دق کرد» پیرنگ است زیرا در این بیان، بر علیت و چرایی مرگ ملکه نیز تأکید شده است... به سخن دیگر، پیرنگ، طرح منسجم و همبسته‌ای است که از جایی آغاز می‌شود و به جایی ختم می‌شود و میان این دو نقطه حوادثی رخ می‌دهد که با یکدیگر رابطه علت و معلولی دارند» (داد، ۱۳۹۵: ۱۰۰-۹۹).

با توجه به این تعاریف مشخص است که توالی زمانی، مکانی، و وقایع داستان و همچنین روابط علی و معلولی در نحو و معانی یک اثر، اعم از نظم و نثر می‌تواند مؤثر و قابل توجه باشد. در تفسیر روض الجنان در سه مورد به سیاق قصه اشاره شده است:

نمونه ۱: «... و اُبیّ خواند: اَلَا یَسْجُدُونَ، و باقی قرأ خواندند: اَلَا یَسْجُدُوا، به تشدید «لام» و معنی کلام بر تقدیم و تأخیر و تقدیر آن که: وَ زَیِّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ لِئَلَّا یَسْجُدُوا. آنگه محل او نصب باشد به «آن». و ابوعبید اختیار این قرائت کرد برای آن که کلام با این قرائت بر نسق خود و سیاق قصه بر جای باشد، و بر قرائت اول کلام از این نسق منقطع شود» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶، ۳۴-۳۳).

در این مثال بحث بر سر آیه ۲۵ سوره نمل واژه «اَلَا یَسْجُدُوا» لثه... است که برخی لام آن را به تخفیف و برخی دیگر به

شمیسا سخن جاحظ را درباره‌ی کتاب کاروند، این گونه نقل می‌کند: «هر کسی بخواهد رموز بلاغت بیاموزد و در علوم زبانی مهارت یابد، باید به کتاب کاروند رجوع کند» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۶). شوقی ضیف نیز در کتاب «تاریخ و تطور علوم بلاغت» به این امر اشاره کرده و در بابی به «پیدایش علوم بلاغت در عصر جاهلیت و اسلام» پرداخته است. (ضیف، ۱۳۹۷: ۳) ایشان نوشته است:

«جاحظ مؤسس و پایه گذار بلاغت عربی است. او برای نخستین بار کتاب «البيان و التبيين» را به مباحث بلاغت اختصاص داد و ملاحظات و نکات بلاغی فراوانی را از خویش و معاصرانش در آن مطرح کرد. او در کتاب «الحيوان» نیز به تحلیل برخی از صور بیانی قرآن کریم همّت گماشته است» (همان: ۷۵).

نخستین کتاب بلاغی فارسی نیز «ترجمان البلاغه» عمر رادویانی است که گویا در نیمه دوم قرن پنجم مقارن با تألیف مهمترین کتب بلاغی عربی که در رأس آنها، شاهکارهای بلاغت اسلامی «اسرار البلاغه» و «دلایل الاعجاز» جرجانی است تألیف شده است. در مورد سیر علوم بلاغت فارسی باید از کتاب «سیر علوم بلاغی در ادب فارسی» نوشته عبدالخالق پرهیزی یاد کنیم. ایشان حوزه‌های بلاغی تأثیرگذار در بلاغت فارسی را اینگونه برمی‌شمارند:

«۱. حوزه‌ی ایران پیش از اسلام ۲. حوزه‌ی عربی- اسلامی ۳. حوزه‌ی یونانی. در بین این سه حوزه بی‌گمان حوزه عربی- اسلامی نقش مهمتری دارد و تأثیراتی هم که بلاغت فارسی ممکن است از حوزه‌ی یونانی پذیرفته باشد، بیشتر از خلال منابع عربی- اسلامی بوده است» (پرهیزی، ۱۳۹۶: ۱۹).

۲-۳- ابواب علم بلاغت

علوم بلاغت روی هم مشتمل بر سه علم است که عبارت‌اند از: «معانی»، «بیان»، «بدیع». موضوع این علم کلمه و کلام است و هدف از آن در آغاز بلاغت اسلامی، بررسی فصاحت و بلاغت قرآن کریم و شناخت اعجاز آن بود، اما به تدریج به سایر متون نظم و نثر نیز پرداخت. شفیی کدکنی نوشته است:

«باید در بلاغت از سه علم سخن گفت: ۱. علمی که درباره‌ی زیبایی و تأثیر جمله از نظرگاه نحوی سخن می‌گوید و آن را «علم معانی» خوانده‌اند. ۲. علمی که از چند و چون «تخیل» نویسنده و شاعر سخن می‌گوید و چگونگی بیان او را بررسی می‌کند و آن را «علم بیان» می‌خوانند. ۳. علمی که از کیفیت

«و او را به اسحاق، پیامبری از صالحان بشارت دادیم» (صافات: ۱۱۲) معتقد است که ذبیح، اسماعیل (ع) بوده است و می‌نویسد: «و آن که اهل تواریخ گفتند: اسماعیل پیشتر آمد ابراهیم را از هاجر و چون ساره را رشک آمد ابراهیم اسماعیل را به مکه برد، و پس از آن به مدتی او را بشارت دادند به اسحق از ساره» (همان: ۲۱۳).

۲-۵- وجه اتصال:

ارتباط معنایی متن در محور عمودی و افقی اصطلاح «وجه اتصال» می‌تواند نامی نو برای ارتباط معنایی متن یا محور عمودی خیال باشد. محور عمودی خیال اصطلاحی است که در کشور ما طی دهه‌های اخیر در مباحث مربوط به بلاغت رایج شده و ناظر بر کیفیت ترکیب و هماهنگی اجزای سازنده شعر است. شفیی کدکنی در کتاب صور خیال در شعر فارسی در موردش نوشته است: «در ساختمان هر شعر بلند، خواه قصیده و خواه مثنوی یا مسمط، ذهن شاعر دو گونه خلق و ابداع یا کوشش هنری دارد. در یک سوی، طرح کلی و مجموع اجزای سازنده شعر است که چگونه با یکدیگر ترکیب یافته و ساختمان کلی و شکل عمومی شعر را به وجود آورده است و در این حوزه، خیال شاعر از مجموع تجربه‌ها و یادها و تأثیرات خود در زمینه‌های مختلف ممکن است یاری بگیرد تا شکل اصلی و طرح کلی شعر که ما آن را محور عمودی اثر هنری می‌خوانیم به وجود می‌آید، بی‌گمان آفرینش و قدرت خیال شاعر در این جهت، دارای همان اهمیتی است که در محور دیگر، یعنی محور افقی و تصویرهای کوچک بیان، یعنی تک تک ابیات» (شفیی کدکنی، ۱۳۸۸: ۱۶۹).

شفیی بدون اشاره به این صنعت در نثر، آورده است در هر شعر کوتاه یا یک بیت واحد، ذهن شاعر و خلاقیت تصویری او متوجه ساختار افقی شعر است که اصطلاحاً آن را «محور افقی» می‌نامد اما در ساختمان شعر بلند، بین ابیاتی که شاعر موضوع واحدی را دنبال یا بیان می‌کند ذهن سراینده نه تنها متوجه طرح تصویری و ترکیب اجزای ساختمان کلی و شکل عمومی شعر است که در واقع «رابطه عمومی» ابیات متوالی است و آن را «محور عمودی» می‌نامد. (همان: ۱۸۶-۱۶۹).

در تفسیر روض الجنان در چندین مورد از این تکنیک با نام وجه اتصال استفاده شده است:

نمونه ۱: «قدیم- جَلَّ جَلَّاهُ - چون صحابه رسول را و

تشدید قرائت کرده‌اند. آنان که به تخفیف معتقدند «الا» را کلمه تنبیه و «یا» را حرف ندا و منادی آن را محذوف می‌دانند و اینگونه معنی می‌کنند که: آگاه باشید [ای قوم] و برای خدا سجده کنید. و موافقین به تشدید لام «أَلَّا یَسْجُدُوا»= آن، لا: تا اینکه سجده نکنند» معنی کرده‌اند. ابوالفتوح به نقل از ابو عبید آورده است که با توجه به سیاق قصه و تعلق بر آیت پیشین به تشدید لام درست است. «او و قومش را چنین یافتیم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را برای آنها آراسته و آنها را از راه [راست] باز داشته است، از این رو آنها هدایت نمی‌یابند و [کار شیطان این بود] که آنها سجده نکنند برای خدایی که پنهانی‌ها را در آسمان‌ها و زمین بیرون می‌آورد و آنچه را که نهان می‌دارید یا عیان می‌سازید می‌داند» (نمل: ۲۵-۲۴).

نمونه ۲: «شهر بن خوشب روایت کرد از عبدالله عباس که: یونس را خدای تعالی پس از آن فرستاد به پیغامبری که از شکم ماهی برون آورد او را، نبینی که در سورت و الصافات می‌گوید عقیب این قصه: وَ ارسلناه اِلی مائِه اَلْفِ اَوْ یَزیدون، و قومی دگر گفتند: پیش از آن فرستاد او را به پیغامبری، چنان که در سیاق قصه رفته است در سورت یونس» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۲۷۶).

در این مثال بحث بر سر آیه ۸۷ سوره انبیاء است که اختلاف است بین اینکه آیا حضرت یونس پیش از رفتن در شکم ماهی پیغامبر بوده است یا پس از بیرون آمدن از شکم ماهی به پیغامبری رسیده است. که ابوالفتوح بنا بر سیاق قصه که در سوره صافات آمده است: «و او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر [به پیغامبری] فرستادیم» (صافات: ۱۴۷). معتقد است که داستان به شکم ماهی افتادن، پس از پیغامبری حضرت یونس اتفاق افتاده است.

نمونه ۳: «فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: اَنَا ابْنُ الدَّبَّيْحِيِّن: یکی ذبیح اسماعیل است و یکی ذبیح عبدالله. و دلیل بر این قول از قرآن سیاق قصه است و آن که خدای -جل جلاله- چون از قصه ذبح پیرداخت حدیث اسحق کرد و بشارت به او: وَبَشِّرْناهُ بِاسْحَقِ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِیْنَ» (همان: ۲۱۲).

در این مثال بحث بر سر آیات ۱۱۲-۱۰۲ سوره صافات است و اختلاف در قربانی کردن اسماعیل یا اسحاق توسط حضرت ابراهیم. که ابوالفتوح بر اساس سیاق قصه و این که خداوند عالم پس از به اتمام رساندن داستان ذبح اسماعیل می‌فرماید:

مسلمانان را آنچه مصلحت ایشان بود در باب عفو و صفح و مدارا و حسن معاشرت با اهل کتاب بفرمود انتظار فرج را و آمدن فرمان خدا را، گفت: آنچه به خاصه شما متعلق است از عبادات ابدان و اموال، نیز به پای دارید از اقامت نماز و ایتاء زکات، این وجه اتصال آیت است به آیت متقدم، و کلام در اقامت نماز و ایتاء زکات مستوفی برفت در آیات متقدم» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶: ۱۱۲-۱۱۱).

در این مثال بحث بر سر آیه ۱۱۰ سوره بقره است که خداوند می‌فرماید: «و نماز به پا دارید و زکات دهید؛ و هر خیری را که برای خود پیش فرستید همان را نزد خدا خواهید یافت. آری خدا به آنچه می‌کنید بیناست» (بقره: ۱۱۰) که ابوالفتوح رازی با آوردن اصطلاح وجه اتصال این آیه را با آیات متقدمی که پیش از این آیه در باب برپایی نماز و دادن زکات ذکر شده است (منظور آیه ۸۳ سوره بقره است) آنها را از نظر معنایی به هم مرتبط دانسته است.

نمونه ۲: «قوله: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ، وَجِهَ اتِّصَالِ آيَةٍ بِآيَةٍ مَقْدَمِ آن است که چون محاجت با جهودان و ترسایان و کافران کناره شد، خدای تعالی رسول را خبر داد که: آنان که با تو خصومت کردند در توحید من و در باب انبیا سخن گفتند، دل عزیز تو بخواهند رنجانیدن در باب قبله چون من قبله بگردانم» (همان: ۱۹۴).

در این مثال بحث بر سر آیه ۱۴۲ سوره بقره است که ابوالفتوح رازی با آوردن اصطلاح وجه اتصال این آیه را نیز با آیات مقدم (۱۴۰ و ۱۴۱ سوره بقره) از نظر معنایی مرتبط دانسته است. و از قول خداوند بر پیامبر فرموده است که برخی از بی‌خردان (از جمله همان جهودان و...) که در باب ظالم بودن دیگری و راستی و... مجادله می‌کردند به زودی در باب تغییر قبله نیز زبان به اعتراض می‌کشایند.

نمونه ۳: «قوله: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا، وَجِهَ اتِّصَالِ آيَةٍ بِآيَةٍ مَقْدَمِ آن است که: حق تعالی چون ذکر توحید و ادله او بکرد و باز نمود که در این آیاتی و دلالتی هست آن را که عقل کار بندد، بگفت که: در مردمان کسه‌هاند که عقل کار نبندند و با خدای تعالی انداد و امثال فرود آورند» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶، ۲۷۵).

در این مثال بحث بر سر آیه ۱۶۵ سوره بقره است: «و برخی از مردم همتایانی غیر از خدا می‌گیرند» (بقره: ۱۶۵) که ابوالفتوح رازی با آوردن اصطلاح وجه اتصال این آیه را نیز با آیات مقدم

سوره بقره از نظر معنایی مرتبط دانسته است. برای دیگر نمونه‌های وجه اتصال در روض الجنان ن.ک: ج ۲/ص ۱۸۳، ج ۳/ص ۱۸۹ و ۳۳۹، ج ۴/ص ۳۵۵، ج ۵/ص ۷، ۱۲۳، ۲۰۵، ۳۹۵، ج ۶/ص ۱۲۹، ۱۴۰، ۳۳۶، ج ۸/ص ۶۲، ج ۹/ص ۳۴، ج ۱۰/ص ۶۳، ۶۴، ۱۶۰، ۲۳۷، ج ۱۲/ص ۱۵۹ و ۳۶۸.

در تفسیر کشف الاسرار میبیدی نیز در یک مورد به این صنعت اشاره شده است: «... وجه اتصال این آیت بآیات پیش آنست که رب العزه باز نمود و بیان کرد که آن خداوند که هر چه در آسمان و زمین است همه می‌داند و علم وی بهمه می‌رسد صلاح و فساد بندگان هم داند» (انصاری، ۱۳۹۳، ج ۶: ۴۰۱).

۲-۶- سخن گفتن به اقتضای اعتقاد شخصیت

پایه اصلی بلاغت سخن گفتن به مقتضای حال و مقام است. مقصود از حال و مقام آن وضعیت و کیفیت (از حیث شرایط زمانی، مکانی، فکری، و غیره) در گوینده و مخاطب (اعم از شنونده یا خواننده) است که اقتضا می‌کند کلام به گونه‌ای خاص ادا شود؛ مثلاً موجز آورده شود یا مطنب، مؤکد آورده شود یا بدون تأکید، آرام و آهسته گفته شود یا پرهیجان و بلند، نرم و سبک ادا شود یا خشن و سخت، حزین باشد یا مفرح، آغاز کلام چگونه پرداخته شود و میانه و خاتمه آن چگونه سامان یابد، چه چیزی گفته شود و چه چیزی گفته نشود مستقیم و صریح گفته شود یا با ایما و اشاره و تعریض، با استعاره و مجاز باشد یا ساده و مرسل، در ترکیب عبارات، کجا وصل لازم است و کجا فصل و خلاصه این که این اصل رعایت شود که: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد» (حافظ). در نظر گرفتن مقتضیات زمان، مکان و حال، سخن و شنونده و حتی گوینده را از نظر فهم، سن، شخصیت و... از مسائلی است که در اقتضای حال مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین وضعیت و حالتی که در فضای حضور یا فضای نوشته حاکم است؛ مقتضای حال است. صادقیان نوشته است:

«در تعریف مقتضای ظاهر گفته‌اند که هر گاه گوینده شنونده را همچنان که هست فرض کند و سخن را بر وفق حال وی آورد کلام به مقتضای ظاهر است. اما گاهی متکلم، از روی غرض، مخاطب را بر خلاف آنچه هست فرض می‌کند و سخن را به مصلحت خود بیان می‌کند؛ مثلاً مخاطب خالی‌الذهن را به منزله‌ی منکر قرار می‌دهد و کلام را با تأکید بیان می‌کند، یا منکر را خالی‌الذهن فرض می‌کند و کلام را بدون تأکید می‌آورد

«نزل» و «زقوم». «نزل» طعامی است که به جای غذای اصلی با آن از مهمان پذیرایی می‌کنند یا اولین غذایی است که برای مهمان می‌آورند، بنابراین اگر «نزل» به معنای اول باشد، مقصود این است که برای روزی معلوم نتیجه و حاصلی است و برای درخت زقوم نیز نتیجه و حاصلی است و کدام یک از این دو حاصل بهتر است؟ و اگر به معنای دوم باشد مراد این است که رزق معلوم غذای اهل بهشت است و درخت زقوم که درختی بدبو و سمی است و رنج و عذاب دارد غذای دوزخیان است و کدام یک از این دو طعام بهتر است؟ که ابوالفتح معتقد است در اینجا خداوند بر حسب اعتقاد آنان این سخن را بدین گونه فرموده است.

نمونه ۳: «حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةً، برای ازدواج و مناسبت محاجت گفت. و گفتند: به لفظ حجت گفت و معنی شبهت خواست، از آن جا که بر باطل حجت نباشد. و گفتند: برای آن حجت خواند آن را علی حکایه قولیم و اعتقادهم آن ذلک حجت. و دلیل بر آن که چنین است، آن است که اگر حجت بودی، داحض و زایل و باطل نشدی» (همان، ج ۱۷: ۱۱۰).

در این مثال بحث بر سر آیه ۱۶ سوره شوری است و اینکه حجت آوردن مشرکان و استدلال آنان باطل است و دلیل این که خدا شبهه آنها را حجت و برهان نامیده این است که این شبهه به اعتقاد خود آنها، حجت و دلیل بوده است. لذا خداوند نیز در این آیه بر حسب اعتقاد آنان «حجت» فرموده است. در کشف الاسرار نیز در یک مورد به این صنعت اشاره شده است: «... جواب سیوم آنست که: آن قوم که این آیت در شأن ایشان آمد، اعتقاد داشتند که فریشتگان بر انبیاء و بر جمله فرزندان آدم فضل دارند، پس رب العالمین خطاب با ایشان بر وفق اعتقاد ایشان کرد، و این مذهب معتزله و کرامیه و خوارج است» (انصاری، ۱۳۹۳، ج ۲: ۷۸۳).

در تفسیر سوره بقره نیز آمده است: «...چرا گفت فَجَعَلَهُمْ جُدَادًا، نگفت فجعلها جذاذا بعد ما که هم مییزان را گویند و آن بتان نه مییز بودند؟ جواب گوئیم آن بتان را هم گفت چنانکه مییزان را گویند بر اعتقاد ایشان که در آن بتان اعتقاد مییزان داشتند هم چنان که آن را آلهه گفت بر اعتقاد ایشان» (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۵۶۳-۱۵۶۴).

۲-۷- حذف اکتفا

حذف از هنرهای مهم گفتار و روش دقیق و ظریفی در بیان و ادای معنا است. جرجانی درباره اش نوشته است: «موضوع

در این صورت می‌گویند کلام بر خلاف مقتضای ظاهر است» (صادقیان، ۱۳۷۱: ۶۱).

مقتضای ظاهر همان رعایت قوانین و اصول دستور زبان است که سبب می‌شود گوینده، کلام خود را به صورت نظام‌مند بیان کند. شمیسا تحت عنوان «حکم و لازم حکم» مطلبی را بیان می‌کند که با مبحث مقتضای ظاهر ارتباط مستقیم دارد: «مقصود از سخن گفتن یا افاده و بیان حکم است یا لازمی از لوازم حکم...، اما گاهی مراد ما اطلاع رسانی مستقیم نیست؛ یعنی مفاد خبر را اراده نمی‌کنیم، بلکه به لازمی از لوازم آن می‌پردازیم. اگر مراد معنای ثانویه باشد، لازم حکم است. بدین ترتیب در دستور زبان سخن از بیان حکم در جملات است و در معانی سخن از لازم حکم است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۴۸). اما در روض الجنان «انتخاب لفظ یا سخن گفتن به اقتضای اعتقاد شخصیت» نیز وجود دارد که در هیچ یک از کتب بلاغی ما به آن پرداخته نشده است:

نمونه ۱: «گفت: عیسی ننگ ندارد و امتناع نکند از آنکه بنده خدای باشد و نه نیز فرشتگان مقرب. اما استدلال آنان که گفتند فرشتگان بهترند از پیغمبران به این آیت و آنگه گفتند نیکو نباشد اگر کسی گوید: لا یستتکف الامیر ان یرکب الی و لا الحارس و انما یقال لا یستتکف الوزیر ان یرکب الی و لا الامیر عطف بر این جمله نکو نباشد، الا که عطف علی کنند بر ادون و برعکس نکو نباشد، صحیح نیست برای چند وجه را: یکی آنکه این خطاب با آنان است که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبران باشند پس حق تعالی بر حسب اعتقاد ایشان به ایشان خطاب کرد» (ابوالفتح رازی، ۱۳۹۶، ج ۶: ۲۰۷).

در این مثال بحث بر سر آیه ۱۷۲ سوره نساء است که عده‌ای معتقد بودند فرشتگان از پیغمبران بهترند. اما ابوالفتح رازی معتقد است که خداوند بر حسب اعتقاد آنها ایشان را در این آیه مورد خطاب قرار داده است، و برتری وجود ندارد.

نمونه ۲: «قوله: أ ذلک خیر نزل؛ حق تعالی چون طرفی بر اجمال ذکر بهشت بگفت بر سبیل تقریر بر لفظ استفهام فرمود: أ ذلک خیر نزل، گفت: آن بهتر است که ذکر او رفت به نزل و فضل [و افزونی یا درخت زقوم، و نزل، فضل باشد...، جواب دیگر آنکه: ایشان اعتقاد کردند که در مقالت و مذهب ایشان خیری هست بر وفق اعتقاد ایشان گفت» (همان، ج ۱۶: ۱۹۷).

در این مثال بحث بر سر آیه ۶۲ سوره صافات است و واژه‌های

برای آنکه خیر بهتر و غالب‌تر است، چنان‌که گفت: سَرَابِلٌ تَقِيكُمْ الْحَرَّ...، و اِنَّمَا ارَادَ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ. إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، که تو بر همه چیز قادری دلیل آن است که بر خیر و شرّ قادر باشد» (همان، ج ۴: ۲۶۱-۲۶۲).

نکته این نمونه از آیه ۲۶ سوره آل عمران است: «[سرشته] همه خیرات به دست توست» که از آن (بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ) منظور است چرا که خداوند قادر مطلق است و بر خیر و شرّ قادر است اما از آنجایی که خلق از خداوند خیر می‌جویند و خیر می‌خواهند لذا بر خیر اکتفا کرد. سیوطی نوشته است: «بدین جهت خیر را فقط ذکر کرد که مطلوب و مرغوب بندگان است؛ یا به جهت اینکه خیر در جهان بیشتر است، یا اینکه اضافه شرّ به خداوند از ادب دور است، همچنانکه رسول خدا (ص) به درگاه خدا گفته: «و الشَّرَّ لَيْسَ الْيَكُ- شرّ به تو منسوب نیست» (سیوطی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۹۷).

نمونه ۳: «وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرَابِلًا، وَاِجْدَهَا سِرْبَالًا؛ و کرد شما را پیراهن‌ها که شما را وقایت کند و باز باید از گرما از انواع ملابسه از پنبه و کتان و خز و قزّ. اهل معانی گفتند: ارَادَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ، فَاكْتَفَى بِذِكْرِ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ. مراد آن است که این پیراهن‌ها شما را باز باید از گرما و سرما جز که اکتفا کرد به ذکر یکی از دیگر» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶، ج ۱۲: ۷۷).

نکته این نمونه از آیه ۸۱ سوره نحل است که اصل آیه «الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ» بوده اما خداوند در قرآن تنها به (الْحَرَّ) گرما اکتفا کرده و (الْبَرْدَ) سرما را نیاورده است که ابوالفتوح معتقد است این بدان جهت است که خطاب در اصل برای عرب‌ها است که در سرزمین گرم می‌زیستند لذا آنچه که مهم‌تر است ذکر شده است. برای دیگر نمونه‌های اکتفا در روض الجنان ن.ک: ج ۲/ص ۲۹۱، ج ۴/ص ۳۶، ج ۷/ص ۲۴۳.

۲-۸- تلوین

این اصطلاح در اغلب کتاب‌های بلاغی ما با نام التفات «تغییر ضمیر از غیبت به خطاب» شناخته شده است که البته کزازی به آن «وانگری» می‌گوید. (کزازی، ۱۳۹۲: ۱۰۱) کاردگر مجموع تعاریفی که از آن در کتاب‌های بدیع آمده است را در چهار معنا خلاصه می‌کند:

«الف. تغیر زاویه دید سخن یعنی از غیبت به خطاب رفتن یا از خطاب به غیبت رفتن و...»

مه است این یا ملک یا آدمیزاد

تویی یا آفتاب عالم افروز

حذف بابی است که راه آن دقیق، و منشأ آن لطیف، و تأثیر آن عجیب و شبیه به سحر است. زیرا در این باب می‌بینی که نیاوردن لفظی از ذکرش فصیح‌تر است، و سکوت از کلمه‌ای به بیان و بلاغت آن می‌افزاید» (جرجانی، ۱۳۸۳: ۱۵۵). علمای بیان هنر حذف را بسیار ستوده‌اند و از جنبه‌های زیبا شناختی آن سخن‌ها گفته‌اند و به تدوین قواعد و شرایط آن پرداخته‌اند و ویژگی‌های آن را نشان داده‌اند. در قرآن نیز یکی از بهترین شگردها برای علمای بلاغت بوده است تا جنبه‌های آن را بشناسند و حالت‌های آن را ثبت و رازهای آن را بیان نمایند. حذف زمانی صورت می‌گیرد که در کلام چیزی به عنوان قرینه محذوف وجود داشته باشد تا کلام دچار ابهام نگردد؛ این شرط ضروری است و نباید از آن غفلت کرد؛ چون هر گاه در جمله قرینه‌ای نباشد به لفظ و معنا هر دو ستم می‌شود. در مورد انواع و اقسام حذف؛ سیوطی در «الاتقان» آنها را چهار مورد برمی‌شمارد و ذیل هر کدام تعریف و نمونه‌هایی را ذکر می‌کند: ۱. اقتطاع ۲. اکتفاء ۳. احتباك ۴. اختزال. (سیوطی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۹۹-۱۹۶). نکته نو یافته ما در مورد «اکتفاء» است که در لغت به معنی «بسنده کردن به چیزی» و در اصطلاح: «از اقسام ایجاز حذف و در جایی است که مقام، ذکر دو چیز متلازم و مرتبط را اقتضا کند؛ ولی به دلیل معلوم بودن یکی از آن دو و نکته‌ای خاص، از ذکر آن صرف نظر می‌شود. این مورد غالباً در ارتباطات عطفی انجام می‌پذیرد» (همان، ۱۹۶). در روض الجنان در چندین مورد به این نوع حذف اشاره شده است: نمونه ۱: «... و عرب عبارت کند از جمله چیزی به بعضی، نبینی خدای تعالی می‌گوید: وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ، چون گویند ایشان را رکوع کنی، یعنی نماز کنی، به رکوع که بعضی از نماز است اکتفا کرد از ذکر جمله. و همچنین قوله: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۹۷-۹۶).

نکته این نمونه از آیه ۴۸ سوره مرسلات است: «و چون به آنها گفته شود رکوع کنید، رکوع نمی‌کنند» که ابوالفتوح رازی معتقد است خداوند از رکوع نماز خواندن را قصد کرده است و بنا بر ایجاز کلام، به رکوع اکتفا کرده است.

نمونه ۲: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ؛ به دست تو است، یعنی به فرمان تو است و در قبضه قدرت تو است، کس بر او قادر نباشد... و بعضی علما گفتند: مراد در آیه خیر و شرّ است، برای آنکه مرجع معنی فی قوله: بِيَدِكَ الْخَيْرُ، با قدرت است، و قدیم -جلّ جلاله - بر خیر و شرّ قادر است، و لکن به خیر اکتفا کرد از [ذکر] شرّ،

خبر است از مؤمنان و خطاب است با کافران و منافقان. و بعضی دگر گفتند: آیت خبر است از مؤمنان و خطاب است به ایشان، و التَّقْدِير: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما هم عليه، أَلَا أَنَّهُ عدل عن الغياب الى الخطاب، بر تلوین کلام گفت - چنان که عادت ایشان است - در عدول کردن از غیاب با خطاب» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۹۶، ج ۵: ۱۷۹).

بحث و نکته این نمونه از آیه ۱۷۹ سوره آل عمران است که ابوالفتوح نقل می‌کند که بعضی معتقداند که خبر و خطاب این آیه مومنان هستند. و خداوند بر سبیل تلوین (عدول کردن = تغییر و دگرگون کردن از غیاب به خطاب) البته در اینجا از تکلم به خطاب این آیه را این چنین فرموده است.

۲-۹- تغلیب

اصطلاحی است در علم معانی، که در لغت به معنی: «چیره گردانیدن، غلبه دادن، چیزی را تحت حکم چیز دیگر آوردن» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۴۸۱). در اصطلاح؛ غلبه دادن حکم چیزی بر چیز دیگر است. مانند آنکه لفظ «أَبُوین» را برای «أَب» (= پدر) و «أُم» (= مادر)، با هم به کار می‌برند و در آن لفظ «أَب» را بر «أُم» غلبه می‌دهند و آن را بر هر دو اطلاق می‌کنند. در بلاغت عرب برای تغلیب چند نوع قائل شده‌اند: «۱. در ذکر وصف مشترک میان مردان و زنان، صفت مردان را غلبه می‌دهند و این وصف را به صورت مذکر می‌آورند، مانند آنکه قرآن کریم، در وصف مریم (ع)، او را در شمار «قانتین» (كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ، تحریم: ۱۲) آورده است، در حالی که باید «قانتات» می‌آمد. ۲. غلبه دادن حکم چیزی بر چیز دیگر به حکم ملازمت، مصاحبت، شهرت، کثرت و نظایر آنها، مانند به کار بردن «مشرقین» برای مشرق و مغرب یا «حسینین» برای حسن و حسین» (تهانوی، ۱۹۶۷م، ج ۲: ۱۰۹۰-۱۰۸۹). بر این اساس تغلیب از مجازهای لغوی و به معنای اعطای حکم یک لفظ به لفظ دیگر، و لفظ غالب را در هر دو به کار بردن، و آن دو را که مختلف هستند همچون یکی به حساب آوردن است.

در کتاب‌های بلاغت فارسی، فقط در بدایع الصنایع آمده است: «تغلیب ترجیح یکی از دو چیزی است که مصاحب باشند یا مشابه، بر دیگری. و اطلاق اسم راجح بر هر دو چیز به طریق تشبیه، چنانکه عمرین گویند، و از آن ابوبکر و عمر اراده کنند؛ و قمرین گویند، و از آن شمس و قمر اراده نمایند. یا به طریق جمع، چنانکه علماء مدرسه گویند و از آن ساکنان آنجا اراده کنند که بعضی عالم باشند و بعضی عامی» (حسینی، ۱۳۸۴:

(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۲۰)

کتاب‌های حقایق الحدائق/ص ۵۵، نقد الشعر/ص ۱۳۵ و بدیع وحیدیان/ص ۹۹ این تعریف را ذیل التفات آورده‌اند.

ب. بعد از اتمام جمله، مثل یا جمله دعایی آورده شود که در عین استقلال به جمله اول مرتبط باشد: ما را جگر بتیر فراق تو خسته شد

ای صبر بر فراق بتان نیک جوشنی

(منجیک، ۱۳۹۱: ۸۳)

التفات در این معنا، مربوط به علم معانی و زیر مجموعه اطناب است.

ج. عطف دو فعل غایب و متکلم در حالی که فاعل آن دو یکی است یا آوردن فعل غایب در حالی که فاعل متکلم است:

به خانه بردم و سر چرب کرد و موی سترد

کله خریدم و ببرید جامه و شلوار

(عثمان مختاری، ۱۳۸۲: ۳۱۹)

این تعریف در کنار تعاریف دیگر در فنون بلاغت همایی ص ۲۹۷ و نگاهی تازه به بدیع ص ۱۶۴ آمده است. التفات در این معنی بحث دستوری و سبک شناسی است.

د. بازگشتن از ماضی یا مستقبل به امر، یا اخبار به صیغه مستقبل از معنی ماضی یا عکس آن.

این تعریف در بدایع الصنایع ص ۲۲۷ آمده و بنا به تصریح مؤلف از تفتازانی است. التفات در این معنی می‌تواند در معانی، دستور و سبک شناسی مطرح شود» (کاردرگر، ۱۳۹۶: ۱۷۳-۱۷۲).

اما در مجموع آنچه از التفات منظور است؛ همان تعریف اول است که صاحب روض الجنان از آن با نام «تلوین» یاد کرده است و سیوطی نیز در «الاتقان» در وجوه مخاطبات قرآن به آن اشاره کرده است: «بیست و هفتم: خطاب تلوین، و آن التفات است» (سیوطی، ۱۳۹۵، ج ۲: ۱۱۵). در روض الجنان آمده است:

نمونه ۱: «قوله: ما كان الله ليذر المؤمنين، «ما» نفی است و «لام» تأکید نفی است، چنان که قائل گوید: ما كنت لا فعل كذا، معنی آن است که: من از آنان نیم که این کار کنم هرگز نیست خدای تعالی از آنکه شما را بر ابهام و عطلت رها کند. در نظم آیت خلاف کردند. عبد الله عباس و مقاتل و ضحاک و کلبی گفتند و بیشتر مفسران که تقدیر آن است: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه ايها الكافرون و المنافقون في تلبسكم بالمؤمنين و تشبهكم بهم في اظهار شعار الاسلام، آیت

(۲۲۷).

در روض الجنان در چندین مورد به این صنعت اشاره شده است: نمونه ۱: «...و اَبی کعب خواند و در مصحف او چنین است: «لا تعبدوا» جزما علی النہی، معنی آنکه: مپرستی جز خدای را. و بِالْوَالِدِیْنَ إِحْسَانًا «با» تعلق دارد به محذوفی، و تقدیر این است که: وَصَّیْنَاهُمْ اَوْ اٰمِرِنَاهُمْ، ما ایشان را وصیت کردیم یا ایشان را فرمودیم که با مادر و پدر نیکویی کنید، و مادر و پدر را به هم والدین خواند، با آنکه مادر والده باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث که عرب چون مذکر و مؤنث به هم جمع شوند در کلام و اگر چه مؤنث به عدد بیشتر باشد غلبه مذکر را دهند» (همان، ج ۲: ۳۵).

در این مثال بحث بر سر آیه ۸۳ سوره بقره است که ابوالفتوح معتقد است خداوند من باب تغلیب مذکر بر مؤنث در کلام عرب مادر و پدر را با هم والدین آورده است.

نمونه ۲: «یا لیت بینی و بینک بُعد المشرقین فیئس القربین، کاشک تا از میان من و تو چندان بعد و دوری بودی که از مشرق تا به مغرب که بد قرینی تو مرا! و به مشرقین، مشرق و مغرب خواست الا آن است که یک اسم را غلبه داد بر دیگر، هر دو به یک نام کرد، و آنکه آن را تثنیت کرد، و این بابی است از کلام عرب معروف، و بر این بسیار اسما آمده است، منها: القمران، للشمس و القمر، و العصران، للغداة و العشی و كذلك البردان، و العمران، أبو بکر و عمر، و الحسنان، الحسن و الحسین» (همان، ج ۱۷: ۱۷۲).

در این مثال بحث بر سر آیه ۳۸ سوره زخرف است که منظور از «مشرقین» مغرب و مشرق است؛ ولی از باب تغلیب و به دلیل شهرت، مشرق بر مغرب غلبه داده شده است.

برای مشاهده دیگر نمونه‌های تغلیب در روض الجنان ن.ک: ج ۱/ص ۲۰۳ و ۲۰۶، ج ۵/ص ۳۲، ۲۳۱، ۲۷۳ و ۲۸۸.

منابع

ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۹۶). "روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن". به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، چاپ پنجم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

پرهیزی، عبدالخالق (۱۳۹۶). "سیر علوم بلاغی در ادب فارسی". چاپ اول، تهران: فردوس.

تهانوی، محمد اعلی بن علی (۱۹۶۷م). "کشف اصطلاحات الفنون". تهران: کتابفروشی خیام.

ج ۶/ص ۴۰۹، ج ۷/ص ۲۴۰، ۱۲۶ و ۲۶۳، ج ۸/ص ۴۴، ۱۴۸، ۱۶۶ و ۲۹۷، ج ۱۰/ص ۲۱۹، ج ۱۱/ص ۲۸۰، ج ۱۳/ص ۱۹۲، ج ۱۴/ص ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۸، ۳۲۸، ج ۱۶/ص ۱۸۱، ج ۱۷/ص ۶۲، ج ۱۸/ص ۲۲۵، ج ۱۹/ص ۳۰۸.

۳- بحث و نتیجه‌گیری

آنچه در بررسی مغفولات بلاغت در تفسیر روض الجنان مشخص شد، این است که ابوالفتوح نه تنها به عنوان مفسر چهره موفق‌تری است، بلکه به عنوان یک عالم نحوی و بلاغی نیز مطرح است. او همچنان که در زمینه تفسیر آیات به بحث‌های جالبی پرداخته است، در عرصه بلاغت نیز پاره‌ای از نوآوری‌ها را به وجود آورده است. که قابل تأمل و شناخت بیشتر است. از بررسی و توصیف و تحلیل‌های او در روض الجنان چنین برمی آید که:

۱. در روض الجنان صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آنها در کتب بلاغی ما هرگز ذکر نگردیده و به نوعی از دید اصحاب بلاغت دور مانده است؛ مانند: سیاق قصه، سخن گفتن به اقتضای اعتقاد شخصیت.

۲. در روض الجنان صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی قدیم وجود داشته است اما امروزه به نامی دیگر میان تألیفات اصحاب بلاغت رایج شده است؛ مانند: «وجه اتصال» که امروزه به آن «محور عمودی متن» گفته می‌شود. و «تلوین» که با نام «التفات» شناخته می‌شود.

۳. در روض الجنان صنایعی وجود دارد که نام و تعریف آن صنایع در کتب بلاغی وجود دارد اما نکته‌ای دارد در توضیح یا توجیه یا تعلیل صنعت که در کتب بلاغی نیست؛ مانند: تغلیب و حذف اکتفا؛ چرا که حذف بلیغ‌تر است از ذکر کردن، و ذکر مقصور بود بر یک چیز، اما با حذف وجوه بسیار مظنون باشد همچنین حذف باعث ایجاز و تاکید نیز می‌شود.

جرجانی، عبدالقاهر (۱۳۸۳). "دلائل الاعجاز فی القرآن". ترجمه تلخیص و تحلیل سید محمد رادمنش، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی.

جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (۲۰۰۲م). "اللبیان و التبین". تقدیم و تبویب علی بو ملحم، بیروت: دارالمکتب الهلال.

حسینی نیشابوری، عطاء الله بن محمود (۱۳۸۴). "بدایع الصنایع". تصحیح رحیم مسلمانیان قبادیانی، چاپ اول، تهران:

- بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار. بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- داد، سیما (۱۳۹۵). "فرهنگ اصطلاحات ادبی". چاپ هفتم، تهران: انتشارات مروارید.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). "لغت نامه". زیر نظر محمد معین و شهیدی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ذکائی بیضایی، نعمت الله (۱۳۶۴). "نقد الشعر". چاپ اول، تهران: سلسله نشریات «ما».
- رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۶۲). "ترجمان البلاغه". تصحیح احمد آتش، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- رامی تبریزی، شریف الدین حسین بن محمد (۱۳۸۵). "حقایق الحدائق". تصحیح سید محمد کاظم امام، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۸۵). "کلیات سعدی". تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ اول، تهران: هرمس.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن (۱۳۹۵). "الاتقان فی علوم القرآن". ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، چاپ یازدهم، تهران: امیر کبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸). "صور خیال در شعر فارسی". چاپ سیزدهم، تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). "نگاهی تازه به بدیع". چاپ سوم از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۹). "معانی". چاپ دوم از ویرایش دوم، تهران: نشر میترا.
- صادقیان، محمدعلی (۱۳۷۱). "طراز سخن در معانی و بیان". تهران: انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
- ضیف، شوقی (۱۳۹۷). "تاریخ و تصور علوم بلاغت". ترجمه دکتر محمدرضا ترکی، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- کاردگر، یحیی (۱۳۹۶). "فن بدیع در زبان فارسی". چاپ اول، تهران: صدای معاصر.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۹۲). "بدیع زیباشناسی سخن پارسی". چاپ هشتم، تهران: مرکز.
- مختاری، عثمان بن عمر (۱۳۸۲). "دیوان عثمان مختاری". به اهتمام جلال الدین همایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- منجیک ترمذی، علی بن محمد (۱۳۹۱). "دیوان منجیک ترمذی". به کوشش احسان شواری مقدم، تهران: میراث مکتوب.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۴). "عناصر داستان". چاپ نهم، تهران: انتشارات سخن.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۹۸). "بدیع از دیدگاه زیبایی شناسی". چاپ هشتم، تهران: سمت.
- وطواط، رشیدالدین محمدبن کاتب (۱۳۶۲). "حدائق السحر فی دقائق الشعر". تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و سنایی.
- رادمرد، عبدالله و غضنفری مقدم، صالحه (۱۳۹۴). "بررسی بلاغی مبالغه در آیات قرآن کریم". مجله پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال سوم، شماره اول، ۷۹-۵۷.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۵۳). "مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت". مجله خرد و کوشش، شماره پانزده، ۷۸-۴۷.
- میرزانی، منصور (۱۳۷۴). "دییاجه‌ای بر علم بلاغت". مجله کیهان اندیشه، شماره پنجاه و نه، ۱۶۵-۱۷۸.

